

ماجرای نقرس محمدشاه قاجار و چهار چشم دو شاهزاده در یک دستمال



فاطمه سرمدی

مادام کارلاسرنا پیرامون نابینا کردن برادران محمدشاه قاجار در سفرنامه خود می‌نویسد ابتدا فتحعلی‌شاه و فرزندش عباس میرزا مراقبت از سلامتی خود را به دست پزشکان غیرمسلمان سپردند. بعدها محمدشاه توسط نخستین پزشک فرانسوی به نام دکتر لا‌با که به مناسبت وضع مزاجی بسیار وخیم وی به ایران احضار شده بود تحت درمان و مراقبت‌های پزشکی قرار گرفت. این طبیب فرانسوی زمانی که در روسیه اقامت داشت و در سفری به شهر حاجی طرخان رفته بود از سوی حاج میرزا آقاسی، صدراعظم و شوهر یکی از عمه‌های محمدشاه به تهران دعوت شد. شاه از بیماری نقرس که در خانواده‌شان ارثی بوده رنج می‌برد و معالجات اطبای محلی در تسکین درد شاه به جایی نمی‌رسید. در اندرون اندوه و نگرانی بر همه جا سایه افکنده بود. همه از مرگ شاه وحشت داشتند و آنهایی که از پادشاه پسری داشتند به مشاجرات و نزاع‌هایی که برای تصاحب تاج و تخت در خواهد گرفت می‌اندیشیدند. جنگ و جدال بی‌حاصل همسران شاه، مسیحانفسی می‌طلبید که با معالجه شاه به همه این رقابت‌ها خاتمه دهد. وقتی که دکتر لا‌با به تهران رسید و وارد دربار قاجار شد در اتاقی جمع کثیری شاه را در میان گرفته بودند. شاهنشاه قدرقدرت کشور ایران قسمت بالای بدنش به جسم بی‌حرکتی مبدل گشته و مفاصل

محمدشاه قاجار پسر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه در سال ۱۲۵۰ هجری قمری به پادشاهی رسید و به سال ۱۲۶۴ هجری قمری درگذشت. وی قرار نبود پادشاه شود اما چون پدرش عباس‌میرزا که ولیعهد فتحعلی‌شاه و فرمانروای آذربایجان بود به سال ۱۲۴۹ هجری قمری در مشهد درگذشت او به ولیعهدی رسید و پس از مرگ فتحعلی‌شاه به پادشاهی کشور ایران دست یافت. آنگاه حاج میرزا آقاسی، ملاباشی خاندان عباس‌میرزا را به صدارت عظمی برگزید. کارهای مهم محمدشاه قاجار یکی کشتن قائم مقام صدراعظم اصلاح‌طلب ایران بود. در همین باره نوشته‌اند که چون اندیشه‌های مترقی میرزا ابوالقاسم قائم مقام موجب حسادت عده‌ای از درباریان و رجال از جمله حاج میرزا آقاسی، میرزا مسلم خویی، و میرزا نصرالله اردبیلی گردید آنها دسایس مختلف را در کار زدند تا شاه در ۳۰ ماه صفر ۱۲۵۱ هجری قمری یعنی در سال دوم پادشاهی خود او را به باغ نگارستان در تهران احضار نمود و در آن جا آن مرد کاردان و نخبه و همطراز میرزا تقی‌خان امیرکبیر را خفه کردند. دو کار دیگر با اهمیت وی محاصره هرات و نابینا ساختن برادران خود جهانگیرمیرزا و خسرومیرزا است.



زانوانش از فرط بیماری خشک شده و دست‌ها و بازوان وی نیز از ورم نقرس تغییر شکل یافته بود. همه در اطراف شاه علیل بر خود می‌لرزیدند و از چین و چروک پیشانی وی وحشت داشتند، زیرا وقتی خطوط پیشانی‌اش از درد نقرس منقبض می‌شد، به دستورش چند نفر را شکنجه می‌کردند یا می‌کشتند.

در نتیجه معالجات دکتر لایا حال محمدشاه خوب شد و شاه با ایمان و عقیده‌راسخی می‌گفت: «اگر او [دکتر لایا] به من زهر تجویز کند، تا ته سر می‌کشم، چون مطمئن هستم که برایم شفا است.» حال محمدشاه آنچنان بهبود یافت که بعد از مدتی می‌توانست به ورزش‌های سختی از قبیل اسب‌سواری و شکار بپردازد. دکتر لایا دو سال در تهران ماند و محمدشاه آنچنان از او راضی بود که به وی لقب «خان» داد. اما دکتر لایا خان خود به شدت بیمار شد و تصمیم گرفت به اروپا برگردد. دکتر لایا وقتی برای خداحافظی به حضور شاه رسید، محمدشاه که روزی او را «شیر» نامیده بود اکنون به کمک فراشان راه می‌رفت. اندکی بعد دکتر لایا در فرانسه به علت بیماری ورم کبد درگذشت.

بیوه دکتر لایا که با او به ایران آمده بود پس از مرگ وی با یک سرهنگ ایتالیایی که در خدمت محمدشاه مربی نظامی بود، ازدواج کرد. کارلاسرنا در ادامه می‌نویسد این زن از شوهر دومش واقعه‌ای شنیده بود که نشان می‌داد ایرانی‌ها تا چه حد بی‌رحم و خونخوار هستند. یک روز سرهنگ، فراشبازی شاه را می‌بیند که در دستش دستمالی دارد و در وسط دستمال، چهار چشم انسان را که تازه کنده بود، با لبخند رضایت تکان می‌داد و می‌گفت آنها را، که پاداش خوبی نصیب وی خواهند کرد، به دربار می‌برد. آیا می‌شود چنین شقاوت و سخت‌دلی را باور کرد؟ این چشم‌ها متعلق به دو برادر محمدشاه بود، که بعد از کشتار اعضای هیأت نمایندگی روس در تهران در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۲۹، از سوی پدر به روسیه فرستاده شدند. آنها با افکار سیاسی خیلی پیشرفته‌ای از این سفر، به ایران برگشته بودند. چون میانه‌شان با برادرشان شاه، شکرآب شده بود، شاه تصمیم گرفت با کندن چشمان آنان از شرشان راحت شود. بدیهی است شاهزاده کور هرگز نمی‌توانست بر تخت سلطنت دست یابد. آنها را به یکی از خانه‌های بیلاقی محمدشاه دعوت می‌کنند و میرغضب بعد از صرف غذا فرمان مجازات را اعلام می‌کند. هر دو برادر بعد از اقامه نماز، بدون کوچکترین مقاومت روی زمین دراز کشیده و خود را تسلیم می‌کنند، تا «فراش باشی» چشمشان را از حدقه بیرون بیاورد.



حواشی این مقاله

- منظور مادام کارلاسرنا از دو برادر محمدشاه، جهانگیرمیرزا - حاکم وقت خوی و خسرومیرزا است.

- خسرومیرزا مورد علاقه بسیار پدرش عباس میرزا نایب‌السلطنه بود. همین خسرومیرزا بود که در ماجرای قتل گریبایدوف سفر روسیه به دست مردم تهران، در سال ۱۲۴۴ هجری قمری در رأس هیأتی برای دلجویی و عذرخواهی به پترزبورگ اعزام گردید.

- الکساندر سرگیویچ گریبایدوف درام‌نویس روسی در پاییز سال ۱۸۲۸ میلادی (۱۲۴۴ ه.ق.) به ریاست هیئتی از طرف تراز با مقام وزیر مختاری به تهران وارد شد. گریبایدوف از دولت ایران خواست که دو زن روسی را که اسلام آورده و به آصف‌الدوله پناه برده بودند تسلیم نماید. در نتیجه پافشاری گریبایدوف، دولت ایران آن دو زن را تحویل سفارت روسیه نمود اما در نتیجه تحریکاتی، بازار تهران بسته شد و مردم به سفارت روسیه حمله کرده، اعضای سفارت و خود گریبایدوف وزیر مختار روس را کشتند (۱۱ فوریه ۱۸۲۹ - شعبان ۱۲۲۴ ه.ق.).

- جهانگیرمیرزا و خسرومیرزا به همراه دو برادر دیگرشان احمدمیرزا و مصطفی‌قلی میرزا به دستور برادر ولیعهدشان محمدمیرزا (محمدشاه بعدی) در اردبیل زندانی شدند. بعد از آنکه محمدشاه به سلطنت رسید، به دستور وی اسماعیل خان قرجه‌داغی، فراش‌باشی شاه، به اردبیل رفته و در سال ۱۲۵۰ هجری قمری جهانگیرمیرزا و خسرومیرزا را کور کرد.

- همین اسماعیل خان قرجه‌داغی - میرغضب محمدشاه - بود که میرزا ابوالقاسم قائم مقام را در باغ نگارستان تهران به طرز فجیعی به قتل رسانید.

- نقرس (gout) بیماری مزمن و غالباً ارثی می‌باشد که به شکل التهاب مفصل شست پا به طور ناگهانی بروز می‌کند و چند شب متوالی دوام یافته و بعد خوب می‌شود، آنگاه پس از مدتی دوباره عود می‌کند. علل عمده آن عبارت از اختلال اعمال کبد و اندام‌های تغذیه، افراط در مصرف غذاهای گوشتی و ماهی و مغز و عدم تحرک و انزوا و راه رفتن کمتر از معمول است. مرض نقرس در مردان بیشتر از زنان مشاهده می‌شود و چون بیشتر در افرادی دیده می‌شود که خوب می‌خورند و کمتر حرکت می‌کنند و زیاد استراحت می‌نمایند معروف به داءالملوک است.

